

بررسی دال‌های گفتمانی استبداد ستیزی و آزادی خواهی در شعر ملک الشعرای بهار و تطبیق آن با مولفه‌های چهارده گانه استبداد ایرانی کاتوزیان

غلامرضا یعقوبی^۱، فرامرز جلالی^۲، فاطمه شیخ‌لووند^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران

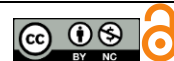
۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: Faramarz.jalalat@iau.ac.ir

چکیده

هدف از پژوهش حاضر بررسی دال‌های گفتمانی آزادیخواهی و استبداد ستیزی در اشعار ملک‌الشعرای بهار با تأکید بر نظریه استبداد ایرانی است. در عرصه ادبیات امروز ایران که نقطه آغاز آن ادبیات مشروطه است، بهار یکی از شاعران دوران‌ساز است که به شیوه مبدعانه ای مسائل نوین مردم ایران از قبیل، استبدادستیزی، آزادی خواهی، وطن‌دوستی و قانون‌گرایی را در قالب‌های سنتی از قبیل قصیده، غزل، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مسمط و مستزاد مطرح کرده است. در این تحقیق با روش توصیفی-تحلیلی نظریه استبداد ایرانی محمدعلی همایون کاتوزیان که شامل چهارده مؤلفه است، در دیوان بهار برای نخستین بار به شیوه سندکاوی تحلیل گردیده، از این رو در نوع خود اصیل و نوآورانه است. نتایج نشان می‌دهد که بهار شخصیتی است آزادی‌خواه و صلح‌دوست و وطن‌پرست و استبدادستیز و رویگردان از مستبدان و حاکمان زورگو و مخالف دخالت بیگانگان در امور داخلی که همه این موارد به صورت شعر یا نثر در آثار او بازتابیده شده است. به لحاظ بسامد بالای مؤلفه های استبداد ستیزانه ای چون آزادی، استقلال، وطن، صلح، پارلمان، ملت، دموکراسی؛ بدیهی است که بین اشعار و ذهنیت او که مدتی از عمر خود را به سیاست سپری کرده است و بخشی از زندگانی خود را به امور ادبی مصروف داشته، ارتباط تنگاتنگی است و از هر بیت و عبارت او صدای او شنیده می‌شود.

کلیدواژه‌گان: استبدادستیزی، شعر مشروطه، ملک‌الشعرای بهار، استبداد ایرانی، محمدعلی همایون کاتوزیان



شیوه استناددهی: یعقوبی، غلامرضا، جلالی، فرامرز، و شیخ‌لووند، فاطمه. (۱۴۰۴). بررسی دال‌های گفتمانی استبداد ستیزی و آزادی خواهی در شعر ملک‌الشعرای بهار و تطبیق آن با مولفه‌های چهارده گانه استبداد ایرانی کاتوزیان. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۳(۳)، ۱-۲۵.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ تیر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۳ آبان ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۰ آبان ۱۴۰۴

تاریخ چاپ: ۱۰ آذر ۱۴۰۴

The Treasury of Persian Language and Literature

An Examination of the Discursive Signifiers of Anti-Despotism and Freedom-Seeking in the Poetry of Mohammad-Taqi Bahar and Their Correspondence with Katouzian's Fourteen Components of Iranian Despotism

Gholamreza Yaghoubi¹, Faramarz Jalalat^{2*}, Fatemeh Sheikhoovand²

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Ard.C., Islamic Azad University, Ardabil, Iran

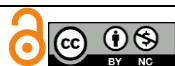
2. Department of Persian Language and Literature, Ard.C., Islamic Azad University, Ardabil, Iran

*Corresponding Author's Email: Faramarz.jalalat@iau.ac.ir

Abstract

The present study aims to examine the discursive signifiers of freedom-seeking and anti-despotism in the poetry of Mohammad-Taqi Bahar (Malek al-Sho'ara Bahar), with particular emphasis on the theory of Iranian despotism. In modern Persian literature, whose point of departure is generally associated with the Constitutional-era literary movement, Bahar stands as one of the most influential and epoch-making poets. In an innovative manner, he addressed the emerging social and political concerns of Iranian society—including opposition to despotism, the pursuit of freedom, patriotism, and commitment to the rule of law—through traditional poetic forms such as the qasida, ghazal, tarkib-band, tarji'-band, musammat, and mustazad. Using a descriptive-analytical approach, this study examines Mohammad Ali Homayoun Katouzian's theory of Iranian despotism, comprising fourteen components, in Bahar's Divan. These components are analyzed for the first time through documentary analysis, lending originality and innovation to the study. The findings indicate that Bahar was a freedom-seeking, peace-oriented, patriotic, and anti-despotism intellectual who rejected despotic and authoritarian rulers and opposed foreign intervention in Iran's domestic affairs. All these orientations are reflected in both the poetry and prose of his works. Given the high frequency of anti-despotic concepts and signifiers such as freedom, independence, homeland, peace, parliament, nation, and democracy, a close relationship is evident between Bahar's poetry and his intellectual worldview. Having devoted part of his life to political activity and another substantial part to literary pursuits, his political and literary identities became deeply intertwined. Consequently, his commitment to freedom and opposition to despotism resonate throughout his verses and prose expressions.

Keywords: *anti-despotism, Constitutional-era poetry, Mohammad-Taqi Bahar, Iranian despotism, Mohammad Ali Homayoun Katouzian*



How to cite: Yaghoubi, G., Jalalat, F., & Sheikhoovand, F. (2025). An Examination of the Discursive Signifiers of Anti-Despotism and Freedom-Seeking in the Poetry of Mohammad-Taqi Bahar and Their Correspondence with Katouzian's Fourteen Components of Iranian Despotism. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(3), 1-25.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 June 2025

Revise Date: 04 November 2025

Accept Date: 11 November 2025

Publish Date: 01 December 2025

مقدمه

برخی از واژگان و اصطلاحات در طول تاریخ دچار دگردیسی می‌شوند و بنا به مقتضیات هر عصر به گفتمان تازه‌ای تبدیل می‌گردند. اصطلاح استبداد و آزادی و استبداد ایرانی چنین وضعیتی دارند. بر حسب نظریه جفت‌های دوگانه، مفاهیم و اصطلاحات متعارض زمانی مفهوم‌پذیرند که در تقابل هم قرار گرفته، مورد بررسی قرار گیرند. باید توجه داشت که اصطلاحاتی چون آزادی و استبداد در گذشته با آنچه امروز از آن در نظر داریم تفاوت اساسی داشته است. بدین معنا که آزادی و استبداد در قدیم یک صفت بوده‌اند، نه یک وضعیت به‌عنوان الگویی از رابطه دولت و ملت. و در واقع ما در این تحقیق با سه دوران مواجهیم: دوران پیشامدرن، دوران مدرن و دوران پست‌مدرنیته. ظاهراً دوران انتقال تاریخی ما ایرانیان از عالم سنت به عالم مدرن کمابیش با عصر مشروطیت انطباق دارد. از وقتی که در میان ما ندای آزادی‌خواهی طنین‌انداز شد و شعارهای انقلاب فرانسه: برادری، برابری و آزادی به شکل تازه‌ای شروع شد و بدل به شعارهای سیاسی و اجتماعی شد؛ ما تجربه دوران گذار از عالم سنت و کلاسیک به عالم مدرن را شروع کردیم و گفتمان جدید ما از همان‌جا آغاز شد و برخی از آن مفاهیم و اصطلاحات هم معنای قدیم خود را از دست دادند و در بستر گفتمان‌های جدید کسوت تازه‌ای به تن کردند و معنای جدیدی پیدا کردند، که دال‌های گفتمانی آزادی و استبداد از این مقوله‌اند. به هر تقدیر، آنچه مسلم است این است که اندیشه به گفتمان‌هایی چون آزادی و استبداد و استبداد ایرانی محصول دوران مدرن است. هدف این پژوهش بررسی مفاهیم ایدئولوژیکی و دگردیسی‌شده استبداد و آزادی و دلیل برآمدن گفتمان‌های آزادی‌خواهی و استبدادستیزی و استبداد ایرانی است و پاسخ دادن به این پرسش‌ها که: مفاهیمی چون آزادی و استبداد در دوران پیشامدرن و ماقبل مدرنیته چه معانی‌ای داشته است؟ و در بعد از مشروطه و در حال حاضر چه معانی‌ای را به مخاطبان القا می‌کنند؟

و ملک‌الشعرای بهار به‌عنوان یک شاعر دوران‌ساز در ترویج فرهنگ دموکراسی و اشاعه گفتمان‌های آزادی‌خواهی و استبدادستیزی چه نقشی داشته است؟ روش ما در این تحقیق توصیفی - تحلیلی و کتابخانه‌ای است. از دستاوردهای مهم این تحقیق، بررسی مؤلفه‌های چهارده‌گانه کاتوزیان و علت برآمدن استبداد ایرانی با رویکردی به استبداد حکومت قاجار و عصر مشروطه در دیوان ملک‌الشعرای بهار و دیگر متون ادبی بینامتنی است.

مهم‌ترین حادثه‌ای که در تاریخ بشر رخ داد، به تعبیر ماکس وبر، جامعه‌شناس معروف آلمانی، راززدایی از عالم بود. ما به نحو مبسوط و به‌صورت کلان سه دوران در تاریخ معرفت و معیشت بشری را در پیش رو داشته‌ایم: عالم پیشامدرن، مدرن و عالم پسامدرن. دوران ماقبل مدرن را پشت سر گذاشته‌ایم و وارد عالم مدرن شده‌ایم، اما اینکه آیا عالم مدرنیته را نیز پشت سر گذاشته‌ایم یا نه، پرسشی است که نیاز به تحقیقات گسترده‌ای دارد. و این بدین دلیل است که دوران مدرن مطرح در اروپا دوران خودجوشی بود و با دوران مطرح در فرهنگ ما تفاوت اساسی دارد. و در واقع می‌توان گفت که دوره مدرنیته در کشور ما و در کشورهای توسعه‌نیافته و یا در حال توسعه یک کالای وارداتی است، نه کالای خودجوشی که از درون تاریخ خود مردم جهان سوم برآمده باشد و ساخته خود آن‌ها باشد. بنابراین، به تعبیر ماکس وبر، رازآلود است و مبهم. گرچه مدتی است که مغرب‌زمین ظاهراً یک دوران گذار دیگری را تجربه می‌کند که چندی است آغاز شده و روشنفکران از آن سخن می‌گویند و آن عبارت است از گذار از مدرنیته به پست‌مدرنیته. در دوران عبور از سنت به مدرنیته بود که روشنفکران مغرب‌زمین از راه رسیدند؛ چون ولتر و دیدرو. اما وقتی مدرنیته مستقر شد، روشنفکران بدل به تحصیل‌کردگان شدند و چراغ رسالت روشنفکری که عبور دادن یک قوم از دوران قبل به دوران بعد است، خاموش شد و بی‌فروغ ماند؛ همان روشنفکران،

عالم‌ان و نویسندگان و فیلسوفان و تحصیل‌کردگان و پرفسورهای دانشگاه‌ها شدند. اما در جهان سوم چنین اتفاقی نیفتاد و به دلیل جاری بودن دوران گذار، همچنان روشنفکران نقش و رسالت مهمی بر عهده دارند و تاریخشان مقتضی و طالب وجود آنان است تا گذشتن از یک گسست تاریخی را تئوریزه و رهبری کنند (1). چرا که «بررسی دگرگونی یک مفهوم در قالبی دیرینه‌شناسانه و شناخت سامانه‌هایی از دانش که حول یک مفهوم - مسئله صورت‌بندی می‌شود، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های فهم تاریخی است» (2). بدین ترتیب، پژوهش حاضر درصدد است یکی از مهم‌ترین و پربسامدترین گفتمان‌ها در جامعه‌شناسی ادبی، یعنی استبداد و آزادی و برآمدن استبداد ایرانی را در دیوان ملک‌الشعرای بهار بررسی و واکاوی نماید. باید توجه داشت که روشنفکران دینی و سیاسی ما در عصر مشروطه استبداد را، چه از نوع دینی باشد یا سیاسی، معول عواملی دانسته‌اند که در زیر به‌عنوان پیشینه پژوهش فهرست‌وار مورد بررسی قرار می‌گیرند و در این بررسی ابتدا به جست‌وجوی روزنامه‌ها و رسالات و متون تاریخی و ادبی می‌پردازیم و سپس به جست‌وجو در دیوان ملک‌الشعرای بهار ادامه می‌دهیم.

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

سابقه پژوهش درباره استبداد به‌منزله الگویی از رابطه دولت و ملت در سنت فلسفه غرب به افلاطون بازمی‌گردد. با این توصیف می‌بینیم که توجه به استبداد به‌عنوان موضوعی پژوهشی تجربی سابقه‌ای طولانی دارد. ولیکن باید توجه داشت که استبداد به‌عنوان الگویی پژوهشی در دنیای مدرن پروبلماتیک شده و با توجه به گذشته تاریخی بازسازی شده است. نیک گفتنی است که در جامعه آتن، استبداد ابتدا مفهومی فلسفی داشت و سپس افلاطون و ارسطو سعی کردند مسیر پیمایش استبداد را عوض کرده و آن را از سطوح فلسفی به سطح تجربی وارد نمایند. از نظر افلاطون، مستبد کسی

است که بر اساس هوی و هوس حکومت می‌کند و جامعه‌ای که استبدادزده است، جامعه‌ای بیمار است (3). ادوارد شیلز از دیگر کسانی است که در زمینه جامعه‌شناسی سیاسی مفهوم استبداد را تئوریزه کرده است. یکی از بسترهای کارساز در زمینه تحلیل استبداد، توجه به نظریه‌های جباریت راجر بوشه است که با دقت تمام نظریه‌پردازان دوران باستان را تشریح کرده است که خلاصه آن‌ها به شرح زیر است: جباریت به‌مثابه امری غیرطبیعی ارسطو، شکست جباریت‌های شهریارانه ماکیاول، ترس از سلاطین و سوداگران منتسکیو، استبداد طبقاتی کارل مارکس، بازتولید جباریت فروید. شیلز نیز در تقسیم‌بندی خود استبداد را در سه مقوله: الیگارش نوگرا، الیگارش تمامیت‌خواه و الیگارش سنتی طبقه‌بندی کرد که در این رویکرد، الیگارش سنتی بیشترین انطباق را با ویژگی‌های استبداد ایرانی دارد (2).

نظریه‌پردازان استبداد ایرانی

چند تن از نظریه‌پردازان استبداد ایرانی به پژوهش‌هایی دست زده‌اند که کار آن‌ها را می‌توان به‌صورت زیر خلاصه کرد: ساختارگرایان: همایون کاتوزیان (4، 5) تحت آراء ویتفوگل، مارکس و پری اندرسون علت استبداد ایرانی را در طبقات غیرکارکردی و احمد اشرف تحت آراء ماکس وبر و کارل مارکس علت استبداد ایرانی را ناشی از فقدان اصناف و جامعه مدنی سازمان‌یافته، فقدان انباشت سرمایه به‌خاطر استبداد دولتی و پرویز پیران تحت آراء آنومی دورکیم و ویتفوگل و مارکس ناشی از امنیت به‌مثابه کلان‌روایت و استبداد به‌منزله مکانیسم سازگاری با وضعیت ناامن و آبراهامیان تحت نظر مارکس، لوکاچ و تامپسون استبداد ایرانی را ناشی از انزوای واحدهای تولیدی، فقدان تمایز کارکردی طبقات و آگاهی طبقاتی و کشمکش گروهی دانستند.

تاریخ اندیشه، آگاهی و ایده

در میان این نظریه‌پردازان، سید جواد طباطبایی تحت آراء هگل و ایده‌آلیسم آلمانی علت استبداد ایرانی را ناشی از آگاهی نگون‌بخت

محمدعلی همایون کاتوزیان در چهارده مؤلفه ارائه نموده است، در دیوان ملک‌الشعراى بهار که از چهره‌ها و شاخص‌های مشروطیت و پس‌از آن است، بررسی نماییم.

بحث

معانی استبداد در گفتمان قدیم

استبداد در متون گذشته (رسالات، روزنامه‌ها، متون نظم و نثر) معنا و مفهومی اخلاقی داشت و در معنای صفتی برای یک شخصیت به کار برده می‌شد، نه برای یک وضعیت. من باب مثال، در تاریخ و صاف‌الحضره از عبدالله ابن فضل‌الله که یکی از مهم‌ترین متن‌های مربوط به قرن هفتم است، ذیل خصلت‌های پادشاه چنین سخنی آمده است: «..... ثبات و استبداد تا حدی باید که اگر پادشاه بالفرض، حکمی خطا فرماید و اعوان ملک بر آن تذکری واجب دانند، زود از آن متراجع نشود و آثار تردد ننماید.» (6) که در متن بالا استبداد در معنای خودرأی بودن و به‌عنوان ثبات شخصیت، یک خصلت ارزشمند اخلاقی برای پادشاه تئوریزه شده است و در اینجا امری منفی تلقی نمی‌گردد. حتی در تاریخ طبری نیز استبداد به معنای خودرأی بودن به کار رفته است (6). در چهار مقاله نظامی عروضی نیز استبداد در معنای خودرأی بودن به کار رفته است: «احمد ابن عبدالله خجستانی..... دراهم و دنانیز به نام خویش سکه زد، ولی اجل به‌زودی هوای استبداد را از دماغش بیرون برده....» (6). با تأمل در «آثار تاریخی صفویه به این‌سو نیز استبداد در مفهوم طاغی‌گری و خودرأیی به کار رفته، در تاریخ عالم‌آرای عباسی از اسکندربیک منشی استبداد در مفهوم سرکشی از حکومت مرکزی به کار رفته که در این معنا استبداد با مفهوم جدایی‌طلبی حکام محلی در پیوند است و نسبتی با سیاست کردن سرزمین ندارد.» (2).

استبداد در فرهنگ‌های سیاسی در مفهوم نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت حکومت و وسعت دامنه قدرت خودسرانه‌ای به کار برده می‌شود که معمولاً با یگه‌سالاری (=اتوکراسی) و

ایرانی، تصلب‌اندیشه، انحطاط‌اندیشه، تعارض ایده‌های سنتی و مناسبات مدرن و هویت ایرانی دانست. و حسین آبادیان تحت نظر هایدگر و ایده‌آلیسم آلمانی علت استبداد ایرانی را ناشی از مفاهیم قدیم و اندیشه جدید، بحران آگاهی و تکوین روشنفکری و نادقیقی مفاهیم دانستند.

روش پژوهش

جامعه آماری پژوهش شامل بررسی کل اشعار دیوان ملک‌الشعراى بهار: مشتمل بر قصاید، مسط، مخمس، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند و دوبیتی می‌باشد. شیوه نمونه‌گیری شامل استخراج مواد خام مرتبط با موضوع مورد بحث است.

روش تجزیه و تحلیل داده‌ها، استخراج شواهد دال بر استبداد ایرانی با تأکید بر مشخصه‌های چهارده‌گانه از دیوان بهار و مطابقت دادن آن‌ها با مؤلفه‌های نظریه استبداد ایرانی بر پایه یافته‌های نظریه‌پردازان معروف در این حوزه و بهره‌گیری از دستاوردهای پژوهش‌های هم‌سو برای جهت‌دهی به شاکله محتوایی پژوهش استوار است.

یکی از پژوهشگران عصر حاضر که استبداد و استبداد ایرانی را از منظر جامعه‌شناسی مورد مطالعه قرار داده و فئودالیسم اروپایی را با فئودالیسم ایران سنجیده و به نتایج قابل چشمگیری دست یافته، محمدعلی همایون کاتوزیان است که استبداد ایرانی را در چهارده مؤلفه ارائه نموده که قابل تحلیل با محتوای برخی از اشعار دیوان ملک‌الشعراى بهار است، که در این پژوهش مورد واکاوی قرار گرفته است.

یکی از رویکردهای مهم در عرصه تحقیقات ادبی که جای خالی آن به شدت احساس می‌گردد، پژوهش در زمینه‌های اجتماعی شعر فارسی، به‌ویژه در ادبیات عصر بیداری و مشروطیت است. یکی از موضوعات فراگیر در عصر مشروطیت که به‌صورت گفتمان درآمد، استبداد و استبدادستیزی و آزادی‌خواهی است. در این نوشته برآنیم استبداد و آزادی‌خواهی و دلایل برآمدن استبداد ایرانی را که

دسپوتیسم مفهوم مترادفی دارد؛ اما یکسان شمرده نمی‌شود (7). در دنیای باستان، نوع حکومت در تمدن‌های کهن آشور، بابل، مصر، ایران و جز آن‌ها مستبدانه بود و تنها یونان و روم از این قاعده مستثنا بودند و فقط دیکتاتوری‌های گذرا داشتند، که از قرن شانزدهم به بعد استبداد در اروپا صورتی تازه به خود گرفت و آن زمانی بود که دولت‌های ملی و شاهان در برابر قدرت پاپ قد برافراشتند و استبداد پادشاهی به صورت یک آرمان سیاسی درآمد و این آرمان - که بر پایه نظریه مطلق شاه قرار دارد که از فرمانروایی شاهانه و قدرت برین دولت ناشی می‌شد - دولت‌های ملی را متحد کرد و به صورت تازه‌ای سازمان بخشید (7)؛ به گونه‌ای که همین آرمان‌خواهی برخی‌ها را بر آن می‌داشت که بگویند: «من دولتم». که ریشه‌های تاریخی این گونه آرمان‌خواهی‌ها را در ایران باید در ساختار جامعه استبدادزده شرق و به ویژه ایران ساسانی - که بعدها، به گونه‌ای دیگر در تمدن اسلامی نیز به حیات خود ادامه داده است - جست‌وجو کرد؛ [یعنی] ایران فره ایزدی و تصمیم‌گیری یک تن به جای همگان که بعدها در تمدن اسلامی نیز «پیر و مراد و مرشد و دیگر قضایا» تجلیات همان نظام استبدادی است (8).

به نظر بعضی از تاریخ‌نویسان، انقلاب مشروطیت بزرگ‌ترین حادثه‌ای است که در تاریخ ایران رخ داده و بالاترین دگرگونی را در شئون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران به وجود آورده و دفتر کهنه قدیم و جدید را درنور دیده و «حکومت استبدادی را که از اول خلقت تا آن زمان در ایران فرمانروایی می‌کرد واژگون کرده، حکومت ملی پایداری را که روی فلسفه نوین و رشد فکر و تعقل و آزادی و عدالت است برقرار کرد» (9)، که نقطه آغاز این دگرگونی مشروطه است. به طوری که می‌توان گفت در میان آثار شاعران عصر مشروطه و پس‌از آن، دیوان ملک‌الشعرای بهار بیش از هر دیوان و دفتری این استبداد تاریخی را که ریشه در دوره‌های کهن داشت، آشکار کرده، طلیعه آزادی را نوید می‌دهد و شفیعی کدکنی در این باره می‌نویسد: «اگر دو نهنگ بزرگ از شط شعر بهار

بخواهیم صید کنیم، یکی مسئله «وطن» است و دیگری «آزادی» (10).

ملک‌زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران می‌نویسد: «نسل معاصر که انقلاب مشروطیت ایران را درک کرده است به اهمیت آن پی نبرده و نمی‌تواند تحولات بزرگی را که آن نهضت ملی دربردارد درک کند، ... ولی زمانی خواهد رسید که ایرانیان در اهمیت آن انقلاب بزرگ با ما هم‌داستان شوند و چون هزارها سال زندگانی ایرانیان را در قرون استبداد که نزدیک به زندگانی اولیه بوده، با ترقیاتی که در نتیجه پیدایش مشروطیت در تمام شئون ایران برخوردار خواهد شد، بسنجند، به اهمیت آن پی برده و با ما هم عقیده خواهند گردید.» (9). و این سخن درستی است و بی‌هیچ تردیدی باید اذعان کنیم که دوران انتقال تاریخی ما ایرانیان از عالم سنت به عالم مدرن با عصر مشروطیت همخوانی دارد. از وقتی که در میان روشنفکران ما ندای آزادی‌خواهی برخاست که همراه بود با شعارهای انقلاب فرانسه: برادری، برابری و آزادی. در واقع آن شعارها در میان روشنفکران و تحصیل‌کردگان ما به چنان پایگاه و جایگاهی رسید که بدل به شعارهای اجتماعی و سیاسی جدیدی شد. و ما تجربه دوران گذار از عالم کلاسیک و سنتی را به عالم مدرن از همین دوران آغاز کردیم که می‌توان گفت گفتمان تازه ما از همان‌جا آغاز شد و در واقع سیاست و شعر و حتی اندیشه دینی ما صورت تازه‌ای به خود گرفت. بدیهی است که در ایجاد این گفتمان‌های جدید و در گذار از عالم سنت به مدرنیته، گروهی از شاعران و نویسندگان مشروطیت نقش و سهمی اساسی داشته‌اند که گروه‌های شعری عصر مشروطیت را از آغاز فکر آزادی تا سال‌های مقارن ۱۳۰۰ هجری شمسی و پس از آن در مجموع می‌توان به دسته‌های زیر تقسیم‌بندی نمود:

۱. «دسته اول شاعرانی هستند که شعر آنان را می‌توان «مرکز شعر مشروطیت» یا «قلب سپاه» خواند. در نتیجه، اینان صورت و محتوای شعر خود را در معرض حوادث زمان قرار دادند و

شعرشان تمام رنگ‌وبوی مشروطیت را به خود گرفت. سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی (نسیم شمال)، عارف قزوینی و عشقی در این دسته قرار می‌گیرند. در واقع شعر اینان نبض عصر مشروطیت است، با تمام حوادث روز. زبان شعرشان نیز زبانی است نزدیک به زبان کوچه و بازار و روزنامه‌ها و چندان متکی به سنت نیست و شاعران نیز در جست‌وجوی سبک و اسلوب خاص نیستند.

دسته دوم گروهی «ذوجنبتین» هستند. یعنی از یک طرف سنن قدما را رعایت می‌کنند و از سوی دیگر شعرشان با رنگی از تجدد در تمام عناصر شعر، عطر و بوی زمانه را دارد. در صدر اینان ایرج میرزا، بهار، دهخدا و ادیب‌الممالک قرار دارند. آنان را «میمنه شعر مشروطیت» می‌توان خواند.

دسته سوم کسانی هستند که هم به لحاظ بعضی جنبه‌های اجتماعی، عمیق‌تر به مسائل می‌نگرند و هم به مسائل فنی شعر و به تحولات جدید شعر آشنایی دارند. البته تعداد آنان اندک است، ولی اهمیت تأثیر بعدی آنان بسیار است. و آن جمع عبارتند از: ابوالقاسم لاهوتی، نیما یوشیج و چند شاعر دیگر، که این‌ها را می‌توان «میسره شعر مشروطیت» خواند.

دسته چهارم شاعرانی هستند که در شعر آنان رنگ‌وبوی مشروطی بسیار اندک است. آنان همان‌هایی هستند که سخت پای‌بند سنت‌اند و از کشیده شدن شعر به کوچه و بازار ابا دارند. و اینان به شاعران «حاشیه مشروطیت» معروفند. شاعرانی چون ادیب پیشاوری و ادیب نیشابوری در این دسته جای می‌گیرند. اینان در حقیقت «صورتگران عصر مشروطیت‌اند» و در شعر آنان «چگونه گفتن» از «چه گفتن» بیشتر ارزش دارد. و از میان اینان سید احمد پیشاوری نماینده بلامنازع این نظریه است. (10).

با توجه به مطالبی که گفته شد، می‌توان به این نکته اذعان کرد که شعر از دیدگاه پیشینیان وسیله‌ای برای رسانگی فرهنگی است و در این راستا قوی‌ترین نقش را دارد. و «برای ایجاد این تأثیر و

جاذبیت از شگردهایی استفاده می‌کند که مهم‌ترین و اصلی‌ترین آن‌ها وزن و قافیه است که در شعر کلاسیک تابع قواعد محدود و معینی است که سنت را بر گسترش و تغییر آن بسته است و به سبب همین محدودیت قواعد است که قالب‌های شعر کلاسیک نیز در چند قالب که بر اساس وزن و کاربرد قافیه پدید آمده است، محدود می‌شود» (11) و چنین محدودیت‌هایی به شاعران کلاسیک اجازه خروج از سنت‌ها را نمی‌داد و از طرف دیگر «پدید آمدن معانی و معارف نو و جدید مستلزم تغییر نیازهای فرهنگی مخاطب بود و تغییر نیازهای فرهنگی مخاطب، مستلزم تغییر و تحوّل سیاسی و اجتماعی عمیقی بود که بتواند ساختار فرهنگی ذهن مخاطب را دچار تغییر کلی کند» (11)، و این تنها از عهده شاعران دوران‌ساز برمی‌آمد و در عرصه ادبیات مشروطه و معاصر می‌توان گفت که بهار و نیما یوشیج از این دسته شاعران دوران‌ساز هستند؛ چرا که بهار توانست آن بلیه‌ای را که بعد از سنایی در شعر وجود داشت و آن را با بن‌بست مواجه کرده بود و هر لحظه بیم فساد و تباهی آن وجود داشت، در قاب و قالب سنت‌های گذشته راهی نو جوید و خون تازه‌ای از آزادی در آن بدمد. اما هنوز گامی بزرگ‌تر و اساسی‌تر از این باید برداشته می‌شد تا روزگار نو «شعر نو» خود را هم بیابد. و نیما آغازگر این راه بود. زیرا تکان سختی که جامعه ایرانی خورده و جهان تازه‌ای که با مفهوم‌های آزادی، ترقی، فرهنگ، تمدن و جز آن‌ها به روی آن گشوده شده بود؛ ناگزیر زبان شاعرانه و شاعر خود را نیز می‌طلبید. و او نیما بود. گرچه قبل از نیما، سال‌ها بود که تخم اندیشه ضرورت تحول ادبی پاشیده شده بود. از جمله تقی رفعت، شاعر و نویسنده آذربایجانی، در روزنامه تجدد، در تبریز، تیغ جدال با ادبای سنتی را کشیده بود. و پیش‌تر از آن آخوندزاده و میرزا آقاخان بر ادبیات سنتی و آثار اجتماعی «تباه‌آور» آن تاخته بودند. و این اندیشه که ادبیات و زبان آن باید با روح زمانه سازگار باشد در میان سرآمدان نوجو و انقلابی شکل گرفته بود. اما این اندیشه که برای یک دگرگونی ژرف در بیان

شاعرانه، دگرگونی صورت آن نیز ناگزیر است، با نیما بود که شکل نهایی به خود گرفت (۷). گرچه نیما نیز در قالب شعر کلاسیک فارسی به صورت غزل و قصیده و مثنوی و رباعی آثار بسیار دارد. اما در یک نگاه کلی، باید گفت که این قالب‌ها نیستند که هنر او را آشکار می‌کنند، زیرا اگر جز این قالب‌ها برای اندیشه خود قالبی نمی‌جست و راه تازه‌ای نمی‌گشود، هرگز شاعر بزرگی نمی‌بود. زیرا در این مایه هرگز به پای هم‌روزگاران‌ش چون ملک‌الشعرای بهار و شهریار و... نمی‌رسید. اگرچه خواننده هوشمند و پرشکيب با خوانش دقیق و عمیق خود نیز می‌تواند تکه‌های دندان‌گیری پیدا کند. من‌باب مثال، برخورد نیما با تمامی بینش سنتی و پذیرفتن دیدگاه مدرن نسبت به انسان و هستی را پیشاپیش در همان منظومه افسانه (۱۳۰۱) می‌توان دید. آنجا که با حافظ و جهان‌بینی او رویاروی می‌ایستد:

آن‌که پشمینه پوشید دیری

نغمه‌ها زد همه جاودانه

عاشق زندگانی خود بود

بی‌خبر در لباس فسانه

خویشتن را فریبی همی داد

حافظ! این چه کید و دروغ است

کز زبان می و جام و ساقی است

نالی ار تا ابد باورم نیست

که بر آن عشق بازی که باقی است

من بر آن عاشقم که رونده است

این رویارو نهادن «باقی» و «رونده» و این‌که نیما عاشق «رونده» است؛ برخورد بنیادی نیما با جهان‌بینی حافظ است. و این چیزی است که شاید در سخن هیچ شاعر دیگری نمی‌توان سراغ گرفت و حتی در شاگردان پس از نیما. بدین‌سان نیما ضمن اینکه با سرودن افسانه خود را از قیدهای صوری کهن آزاد کرد، بلکه در معنا و ماهیت آن نیز دگرگونی ایجاد کرد. با اینکه نیما در جوانی

شعرهایی هم سروده که مایه دینی دارند، ولی شعرهای دوره بعدی او، به‌ویژه شعرهای نو او، سرشار از روحیه انسان‌باوری (اومانیزم) مدرن است. درد و گداز نیما و اندوه او در این دوران بر سر مسائل انسانی است. نویدی که، برای مثال، در مرغ آمین می‌دهد، نوید رهایی انسانی است. و یا در ناقوس، حماسه آزادی انسان را می‌سراید که حماسه‌ای است مدرن. گرچه شعر نیما به معنای محدود کلمه سیاسی نیست، بلکه از روح رمانتیک شاعرانه نیز سرشار است. اما در اساس شعر دردمندی است. و این دردمندی نیز ناشی از فضای روشنفکرانه‌ای است که نیما از آن برخاسته است. چرا که «نیما از فضای روشنفکرانه‌ای برخاست که با جنبش مشروطیت در ایران شکل گرفت و کمابیش تا شهریور ۱۳۲۰، یعنی پایان دوران رضاشاه، ادامه پیدا کرد. در این دوران روشنفکران ایرانی هنوز زیر نفوذ ایده‌هایی هستند که از لیبرالیسم اروپایی سرچشمه گرفته و بنیادی‌ترین مفهوم آن آزادی سیاسی است. دوره‌ای که ستیزیدن با خرافات عامه و ذهنیت سنگواره‌ای قرون وسطایی و آوردن «روشنایی» تازه از راه گسترش علم و آموزش و پرورش و دگرگون ساختن بینش مردمان را رسالت تاریخی خود می‌دانست. و در واقع دوسه نسلی که با جنبش مشروطیت رشد کرد، رسالت فرهنگی را اساس کار خود می‌دانست. و نیز در همین دوسه نسل است که پژوهشگرانی چون محمد قزوینی، پورداوود و عباس اقبال در زمینه پژوهش در تاریخ و ادب و میراث‌های دیرین پیش از اسلام پدید می‌آیند. فروغی سیر حکمت در اروپا را می‌نویسد؛ تقی‌زاده مجله کاوه را منتشر می‌کند و به کارهای علمی و پژوهشی در جنب کار سیاسی می‌پردازد. و دهخدا دست به تألیف لغت‌نامه می‌زند. گرچه خفقان سیاسی در دهه‌های ده و بیست سبب سکوت بسیاری از آنان می‌گردد. ولی بر روی هم می‌توان گفت که در این نسل اثر جنبش روشنگری اروپایی نیرومندتر بوده است. چرا که همین جنبش بود که می‌خواست در قالب اندیشه علمی و فلسفی و بیان ادبی و از

راه آموزش دوباره انسان، جامعه را بهبود بخشد. و یک نمونه درخشان از این نوع صادق هدایت است، که گذشته از اهمیتی که در داستان‌نویسی دارد، از نظر نقدگری اجتماعی در زبان طنز آثار بزرگی از خود به جا گذاشته است. وغوغ ساهاب هدایت نمونه طنز اجتماعی تلخ و گزنده‌ای است که به روزگار خود خنده می‌زند، از فرم‌های سنگواره‌ای ادبی گرفته تا گوشه‌وکنارهای زندگی اجتماعی. و در شعر هم نیما را داریم که شعرش سرشار از فحواى انسانی (اومانستی) است. گرچه سیاسی به معنای دقیق کلمه و آن‌گونه سیاسی نیست که شاملو در نسل بعد هست» (7). استبداد ایرانی به معنای نپذیرفتن قانون است؛ اما در حکومت غرب اگر استبداد هم باشد، قانون همچنان پابرجا و استوار است. ظلم‌ها و دیکتاتوری‌هایی را که در دوره‌های گوناگون بر مردم تحمیل شده است، می‌توان از مقوله استبداد ایرانی دانست؛ چرا که حاکمان که به‌منزله شبان رعیت هستند، نه تنها جانب آنان را پاس نمی‌دارند، بلکه مثل زالو خونشان را هم می‌مکند. از خصوصیات چهارده‌گانه‌ای که کاتوزیان ذیل استبداد ایرانی آورده و پیش‌ازاین به آن‌ها اشاره کرده‌ایم، می‌توان به‌عنوان عناصر و مؤلفه‌های استبداد ایرانی یاد کرد. البته بر اساس نظریه جفت‌های دوگانه، وقتی سخن از استبداد است، به‌عنوان اهمیت و ضرورت این تحقیق، سخن گفتن از آزادی، تعاریف و رویکردهای آن بسیار به‌جا و شایسته می‌نماید. در این پژوهش تأکید ما، آزادی درباره انسان است و موجودات غیرجاندار از دایره شمول این پژوهش خارج است. و آزادی درباره انسان، چند صورت و چند مفهوم دارد که ما در این جا به برخی از این صورت‌ها و مفاهیم می‌پردازیم.

آزادی اراده

به این معنی که شخص بتواند کاری را، چه خوب، چه بد، بدون آنکه تحت تأثیر یک عامل خارجی باشد انجام بدهد و کارهایش از خودش سر بزند؛ به‌طوری‌که احساس کند کاری که کرده به اراده خویش بود و کسی یا یک قدرت خارجی و محیطی مجبورش

نکرده است (11). «آزادی، اراده‌ای است که پیش از آن، اندیشه و سنجش با تمیز و تشخیص، صورت بگیرد» (11). آزادی در این مفهوم وصف حال کسی است که بدون اندیشه و سبک‌سنگین کردن و اندیشیدن به پایان کارها، دست به کاری نمی‌زند، مگر اینکه علل و اسباب و نتیجه آن را بشناسد، چه کار خیر باشد و چه کار شر. به چنین مفهومی آزادی اخلاقی گفته می‌شود.

آزادی اراده در برابر محرک‌های فطری خاص

انسان مدام تحت سیطره محرک‌های ذاتی است که برخی از این محرک‌ها عبارتند از: گرایش به‌سوی حقیقت و تمایلات زیستی و اکولوژیکی از قبیل خور و خواب و خشم و شهوت و....؛ لذا انسان هرگاه قادر باشد که قوای عقلانی و تفکر و اندیشه خود را به انقیاد وادارد، به‌طوری‌که خواسته‌های او را از راه‌های پسندیده ارضا نماید و هیچ انگیزه‌ای برای فزون‌خواهی و تکاثرطلبی وجود نداشته باشد، در مقابل آن مکانیسم مستقل و آزاد شده است یا به عبارت رساتر از بند تعلقات خود آزاد گشته است.

آزادی در این مفهوم، بر حالت آرمانی کسی دلالت دارد که با خواسته خود کنش‌های خود را به دست «میل به حق» یا محرک شریف وجودش وانموده و خود را از سرکشی سائقه‌های عضوی آزاد کرده است. به همین جهت لایب‌نیتس، فیلسوف آلمانی (۱۶۴۶-۱۷۱۴ م) گفته است: «فقط خدا آزاد کامل است. اما مخلوقات عاقل متصف به آزادی نیستند، مگر به‌اندازه برکناری آنان از هوی و هوس» (1). جالب است که در تعلیمات بزرگ صوفیان در ادبیات صوفیانه و یا عرفانی، جهان به‌مثابه زندان فرض شده که عامل آن نیز هوی‌وهوس است و انسان هر طور شده باید از این هوی‌وهوس و یا زندان، خود را برهاند.

مفهوم دیگر آزادی درباره انسان، آزادی انسان در محیط اجتماعی است

آزادی معانی متعددی دارد که یکی از آن‌ها آزادی انسان در محیط اجتماعی است و آزادی در این معنی به معنای آن است که مانعی

در کار نباشد. «به‌طوری‌که قادر باشد کارهایی را که به او محول است بدون لقلقه زبان انجام دهد. این رویکردها، در تاریخ حیات اجتماعی، غالباً از طرف دولت یا قدرت سیاسی حاکم بر جامعه به وجود آمده است. به همین جهت، مسئله آزادی همواره با مسئله حدود قدرت و اختیارات دولت یا حکام عجین شده است؛ که در اینجا همین معنا موردنظر است.» باید توجه داشت که «اعتقاد قاطع به تکامل و پیشرفت و قانون‌مندی‌های اجتماعی و تاریخی، سبب شد که انسان‌گرایی به‌صورت سیستمی خود نزدیک شود. بدین معنا که اگر قرار باشد انسان‌ها آزاد باشند، در جامعه‌ای که مبتنی بر تسلط طبقه‌ای است، تلاش برای برانداختن این تسلط بخش عمده‌ای از تلاش برای آزادی است. در این تلاش است که انسان‌ها با آزادی دست به عمل می‌زنند. خود را آزاد می‌سازند و مرزهای آزادی انسان را گسترش می‌دهند.» (12). بدین ترتیب، تمام پیشنهادها و کوشش‌ها و مبارزه‌ها و پیش‌بینی‌ها برای سوسیالیزه کردن آزادی و روابط انسانی از قرن نوزدهم تا امروز از این اندیشه سرچشمه می‌گیرد که انسان باید آزاد باشد و بر موانع باید تفوق یابد.

کشمکش‌های گفتمانی ارزش‌ها

شعر جدید فارسی در واقع پیام‌آور راستین ارزش‌ها برای انسان ایرانی بوده است. و گسترش همین ارزش‌ها در شعر و هنر توانسته است آفاق انسان‌دوستی کهن فرهنگ ما را متحول کند، اما همواره موانعی در راه بوده و گسست‌هایی را پدید می‌آورده و سبب می‌شده، شعر در هر دوره تجدید مطلع کند و از تکامل و پیشرفت بازماند. نمونه‌اش سبک بازگشت ادبی در تاریخ ادبیات ماست که نیما این بازگشت را بازگشت از روی عجز می‌خواند. پیداست که سابقه رویارویی و تعارض ارزش‌های انسانی نو با ارزش‌های سنتی کهن، به دوران مشروطه بازمی‌گردد. دورانی که شعر و ادبیات پایه‌ای مبارزات اجتماعی و سیاسی، از یک جانب به طرح و گسترش ارزش‌های تازه می‌پرداخت، و از سوی دیگر، با معیارها

و بازدارنده‌های دیرپا و ریشه‌دار فرهنگ کهن به کشمکش و مبارزه می‌پرداخت. با توجه به مباحثی که گذشت، بحث از حقوق و آزادی‌های مدنی و سیاسی تا دوران مشروطه سابقه‌ای در ادبیات کلاسیک ما ندارد. آریا برلین این بحث را دستاوردی تازه از تمدن سرمایه‌داری می‌داند: «در این دوران بود که آزادی فردی به‌عنوان عنصری مهم در بافت ارزش‌ها و مفاهیمی مثل حقوق شخصی، آزادی‌های اجتماعی و احترام شخصیت فرد و اهمیت زندگانی خصوصی و روابط شخصی و امثال آن جای پیدا کرد» (13).

گرچه در نوشته‌های متفکران ما سخن از آزادی به میان می‌آید، اما نه آن آزادی است که ما امروز از آن در نظر داریم. ملاصدرا که یکی از نام‌آورترین و قریب‌العهدترین متفکر شیعی است، آزادی را عبارت از: «سر در فرمان تن و لذات حیوانی در نیاوردن و مطیع و فرمان‌بردار آن نبودن می‌داند» و بندگی در برابر آزادی این است که انسان پای‌بند به هوی و هوس و محور شهوات باشد» (13).

تعریف آزادی در عصر مشروطه

در عصر مشروطه که مردم طالب آزادی بودند، در واقع طالب «آزادی از» بودند. در نهضت مقاومت ملی و در مبارزات پرشوری که مردم در زمان دکتر مصدق و به رهبری او داشتند نیز، طالب «آزادی از» بودند. آزادی از سلطه بریتانیا در تهیه نفت و بر شرکت نفت. همه این‌ها «آزادی از» بود و با این وصف «آزادی از» میهمان بسیار ارجمندی است و کمتر کسی است که خواستار آن نباشد؛ ولی کار به همین‌جا ختم نمی‌شود؛ چرا که اگر آزادی منحصر به «آزادی از» شود، ناکام و ناتمام خواهد ماند و آدمیان پس از به دست آوردن آزادی که ثمره عمری مبارزات آنان است، نمی‌دانند چه کنند و سردرگم‌اند و رفته‌رفته داشتن آن آزادی منجر به پدید آمدن ناپذیری ناگوار و غیرقابل جبران خواهد شد؛ بنابراین تا «آزادی در» مکشوف آدمی نیفتد، «آزادی از» چندان سودمند نخواهد بود. حال ببینیم «آزادی در» یا «آزادی مثبت» به چه معناست؟ آزادی مثبت پس از آزادی منفی درمی‌رسد. وقتی موانع را از جلوی پای

افراد برداشتند، وقتی در زندان را باز کردند، وقتی شریک ارباب را از سر برده‌ای کوتاه کردند، «آزادی از» محقق شده است. حال می‌توان از این زندانی یا برده پرسید: شما به آزادی رسیدید (به «آزادی از» یا «آزادی منفی») حال می‌خواهید چه کنید؟ از این‌جا به بعد است که نوبت آزادی مثبت می‌رسد.

آزادی مثبت یعنی این‌که آدمیان بتوانند ابراز وجود و اعمال اراده و بذل سرمایه و طراحی و برنامه‌ریزی و سازندگی کنند. «آزادی از» یا «آزادی منفی» یعنی نوکر کسی نباشیم و «آزادی در» یا «آزادی مثبت» یعنی آقای خود باشیم.

بحث آزادی و برابری در حرکت مشروطه‌خواهی ایران از مهم‌ترین رویدادهای به‌وجودآمده در ادبیات امروز ایران، بحث آزادی و برابری در جریان نهضت تجددخواهی اواخر قرن نوزدهم ایران بود که ذهن سنت‌پرستان و مخالفان نهضت را به خود مشغول داشت. تصوّر جامعه‌ای مبتنی بر آزادی و برابری که نوجویان عصر مشروطه آن را نوید می‌دادند، برای سنت‌پرستان قابل‌هضم نبود و بسیار دشوار می‌نمود. در اوایل قرن بیستم که انقلاب مشروطه به وقوع پیوست، ایرانیان با گرت‌برداری از انقلاب کبیر فرانسه سعی کردند به تجدیدنظر در مناسبات دولت و ملت بپردازند و عزم جزم کردند تا متناسب با مقتضیات عصر، حکومت مناسب را تأسیس نمایند و به همین سبب آزادی و برابری یکی از داغ‌ترین مسائل آن روز تلقی می‌شد که انعکاس آن جدال دامنه‌داری را در میان موافقان و مخالفان برانگیخت. نویسندۀ تذکره‌الغافل هر یک از این «دو اصل مودی» یعنی آزادی و برابری را «رکن قویم قانون الهی» می‌داند و استدلال می‌کند که «قوام اسلام به عبودیت است نه به آزادی و بنای احکام آن به تفریق و جمع مختلفات است نه بر مساوات» (13).

پس وقتی سخن از آزادی است، مآلاً سخن از قدرت و حکومت نیز در میان است و در این معنا آزادی عبارت است از: حقوق سیاسی و اجتماعی افراد کشور که دولت نمی‌تواند آن‌ها را از ایشان

سلب کند یا با صدور حکم و وضع قانون مانع استفاده از آن‌ها شود... آزادی و توابع آن، از قدیم در جامعه‌ای سیاسی موردبحث بوده است؛ اما بیشتر در جامعه‌هایی که مردم اساس حکومت و وجود حکومت‌کنندگان را لازم می‌دیده‌اند یا چاره‌ای جز قبول آنان نداشته‌اند، مطرح می‌شده است. برای همین است که: «عرفان ایران بیش از آنکه واکنش در برابر مال‌پرستی باشد، واکنشی در برابر قدرت است. تمدنی که هجوم مغول و تیمور را می‌بیند و دستش از چاره دیگر کوتاه است، می‌خواهد، با واکنش فرهنگی، آن‌همه جنگ‌افروزی و فزون‌خواهی و بیش‌طلبی را از دل‌ها بزدايد. بی‌اعتنایی عرفان به مسندنشینان را باید از این دیدگاه نگریست. هنگامی که حافظ می‌گوید کمترین «قلمرو سلطنت فقر» از ماه تا ماهی است، منظورش از فقر، کشتن حسّ جاه‌طلبی است. از این‌رو غالباً در برابر «درویش» سلطان می‌آید و نه قارون یا مالک و امثال آنان و اگر عرفان در پرورش عارفان موفق بوده، هرگز در کاستن از ستم سلطان توفیقی نداشته است. این را تاریخ ثابت کرده است» (14).

یافته‌ها

انواع استبداد ایرانی

انواع استبداد ایرانی با ویژگی‌های چهارده‌گانه زیر که کاتوزیان آورده، قابل‌شناسایی و معرفی است:

۱- فنودالیزم اروپایی هرگز در ایران پدید نیامد و زمین‌های زراعی مستقیماً در مالکیت دولت بود.

۲- طبقه اریستوکرات مالک که در اروپا نسل اندر نسل صاحب‌ملک خود بود، در ایران وجود نداشت.

۳- هیچ‌یک از طبقات مردم در برابر دولت حقوقی نداشت و در واقع خود دولت به دلیل انحصار مالکیت زمین استثمارگر کل بود.

۴- در اروپا دولت متکی به طبقات اجتماعی بود؛ درحالی‌که در ایران طبقات اجتماعی متکی به دولت بودند.

۵- دولت فوق طبقات بود، نه فقط در رأس آن.

۶- دولت خارج از قدرت خود، مشروعیت مستمر و مداومی نداشت.

۷- قدرت شاه به هیچ ضابطه اجتماعی محدود نبود.

۸- اگرچه احکام و اوامر و مقررات معمولاً زیاد بود، ولی قانون وجود نداشت (جامعه پیش از قانون).

۹- همه حقوق در انحصار دولت بود؛ بنابراین تمام وظایف نیز بر عهده حکومت قرار داشت؛ در نتیجه مردم دولت را از آن خود نمی دانستند و در هنگام ضعف و تزلزل دولت، آن را می کوبیدند یا از آن دفاعی نمی کردند.

۱۰- در چنین نظامی ممکن نبود کاپیتالیسم رشد کند و صنعت جدید پدید آید.

۱۱- ویژگی های نظام استبدادی، تحرک طبقاتی زیاد و غیرقابل پیش بینی را پدید آورد.

۱۲- قدرت و اعمال قدرت سیاسی در ایران، نسبت به فئودالیسم متمرکز بود.

۱۳- در تمامی وجوه جامعه استبدادی، عدم تداوم و استمرار برقرار بود.

۱۴- سقوط یک دولت استبدادی، سبب تغییر نظام استبدادی نمی شد، بلکه موجب هرج و مرج و قتل و غارت می گردید و بدون استثنا کار به جایی می رسید که مردم از هر طبقه ای که بودند، آرزوی بازگشت استبداد را داشتند.

تحلیل یافته ها

با توجه به هریک از مؤلفه های استبداد ایرانی محمدعلی همایون کاتوزیان و سایر مباحث، برخی از اشعار بهار که به گونه ای دربردارنده استبداد و استبداد ایرانی است، از سروده های بهار انتخاب نموده و آن ها را بررسی می کنیم.

مؤلفه اول

بر اساس مؤلفه نخست کاتوزیان، فئودالیسم اروپایی هرگز در ایران به وجود نیامد. «فئودالیسم یا نظام ارباب رعیتی یا تیول داری (به

ترکی) یا حکومت ملوک الطوائفی یا خانخانی یا سرواژ، نظامی اجتماعی - اقتصادی است که در نتیجه فروپاشی جامعه برده داری یا در نتیجه فروپاشی کمون اولیه (نظام اشتراکی) به وجود آمده و با وجود تنوع راه های رسیدن بدان، تقریباً در کلیه سرزمین های جهان با ویژگی های مشخص خود وجود داشته است».

البته در ایران نیز فئودالیسم با شکل و شمایل خود وجود داشته و اربابان قدرت بر دهقانان بی بضاعت فرمانروایی می کرده و اراضی آنان را به زور تصاحب می نموده اند و این سلطه رانی در عهد قاجار چنان بالا گرفت و «بهره کشی از رعیت به قدری بیشتر شد که روستاییان بر اثر اعمال شیوه های ظالمانه صاحبان اقطاع، دهکده ها را ترک کردند. یکی از درون مایه های شعری شاعران عصر بیداری که دیوان ملک الشعرای بهار نمونه موفق آن است، اشاراتی است که در آن با زبان ها و لحن های متفاوت به استبدادستیزی و دفاع از حقوق کارگران و برزگران و توده مردم و شکایت از ستم ستمگران شده است. بهار مسمط زیر را در اوان مشروطیت خطاب به محمدعلی شاه و در نکوهش اعمال مستبدانه او در مشهد سروده که در سراسر آن موج استبدادستیزی در اوج است و شاعر در ادامه مخمّس با یادآوری بیدادگری های چنگیز و ذکر شهادت تبریز و مویه بر آن ها، از شاه مستبد می خواهد که دست از اعمال ننگین خود بردارد؛ چرا که شاعر با دلی امیدوار در انتظار «بردمیدن کوکب مشروطه از گردون کمال» است.

سر زند کوکب مشروطه ز گردون کمال

کار نیکو شود از فرّ خدای متعال

به سر آید شب هجران و دمد صبح وصال

ای که در شدّت فقری و پریشان حال

مؤلفه دوم

به نظر کاتوزیان، آریستوکرات مالک که در اروپا نسل اندر نسل صاحب ملک خود بود، در ایران وجود نداشت. آریستوکراسی یا مهانسالاری، از ریشه یونانی aristokratia به معنای بهترین

حکومت و بهانسالاری و حکومت بهینی کسان است (7). بهار نیز که یکی از روشنفکران عصر خود است و به خوبی می‌داند حکومتی که بر پایه فضیلت برقرار شده باشد، وجود ندارد و بارها از این که اهل فضل و هنر خوار داشته می‌شوند، ناله‌ها دارد و با یادکرد عدل و داد شاهان گذشته، بازگشت به دوران کهن را آرزو می‌کند. «عشق به ایران همواره در خون بهار جوش می‌زند و او را به سرودن قصاید و اشعار غرای میهنی وادار می‌کند و وی را بر آن می‌دارد که گذشته درخشان ایران کهن را به یاد آورد و به آن به دیده تحسین بنگرد و بزرگی و عظمت میهن عزیز را در شعر خویش جلوه‌گر سازد. او همراه این گونه شعرهای شورانگیز خود را به دنیای غرورآمیز گذشته می‌برد» (11).

چنان‌که در قصیده وطنیه‌ای که آن را پس از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی به خاطر اوضاع ایران به دلیل جنگ عمومی و تجاوز قوای بیگانه به داخل کشور سروده است، به ابیات غرای برمی‌خوریم:

هرکه را مهر وطن در دل نباشد کافر است

معنی حب‌الوطن، فرموده پیغمبر است

این همان ملک است کاندراستان بینی در او

داریوش از مصر تا پنجاب فرمان‌گستر است

خسروان پیش نیاکان تو زانو می‌زدند

شاهد من صفه شاپور و نقش قیصر است

(15).

مؤلفه سوم

در مؤلفه سوم کاتوزیان از استبداد ایرانی آمده است: «هیچ یک از طبقات مردم در برابر دولت حقوقی نداشت و در واقع خود دولت به دلیل انحصار مالکیت زمین استثمارگر کل بود.» در این جا هدف ما بررسی ریشه‌های اقتصادی ادبیات مشروطه نیست، به همین مقدار بسنده نموده، به ذکر شواهدی چند اکتفا می‌کنیم. این نکته نیز قابل‌یادآوری است که مسئله استثمارگران و رنجبران و این که

آنان به اندازه زحمتشان دستمزد نمی‌گیرند، در ادبیات کارگری و ادبیات سیاسی دوران مشروطه بازتاب وسیعی دارد؛ مثلاً فرخی یزدی، شاعر شهیر که از آزادی‌خواهان مشروطه است، در شعری به استثمار کارگران و دهقانان اشارات زیبایی دارد:

تا حیات من به دست نان دهقان است و بس

جان من سر تا به پا قربان دهقان است و بس

در اسد چون حوت سوزد ز آفتاب و عاقبت

بی‌نصیب از سنبله میزان دهقان است و بس

(16).

مؤلفه چهارم

«در اروپا دولت متکی به طبقات اجتماعی بود؛ درحالی‌که در ایران طبقات اجتماعی متکی به دولت بود.»

در بحث از حقوق موضوعه که با برخورداری از ضمانت اجرای شناخته‌شده و سامان‌یافته در زمان معین و در جامعه معینی حکومت می‌کند، که مستلزم وجود دولت است؛ یعنی به گونه‌ای حقوق موضوعه ملازم با وجود دولت دارد؛ اما اینکه کدام یک از آن دو مقدم بر دیگری است، بحثی جداگانه می‌تواند داشته باشد که از بحث ما خارج است. اما یک تعریف دولت این است: «دولت نظام حقوق معینی است که گروهی از انسان‌ها در سرزمین معینی با آن زندگی می‌کنند.» (13) و تنها در این صورت است که می‌توان گفت وجود دولت در نظام حقوقی ادغام‌شده و با آن یکی گشته است و این چیزی است که در کشورهای استبدادی وجود نداشته است.

«بهار در مستزاد «کار ایران با خداست» درباره بی‌توجهی مردم زادگاهش، خراسان، در مقابل استبداد محمدعلی‌شاه و در مقایسه با تحرکات سایر نقاط ایران، بدون محافظه‌کاری قضاوتی صحیح ارائه می‌دهد و با انتقاد از این بی‌اعتنایی [نسبت به سرنوشت سرزمین خود] می‌گوید: این تنها خراسان خراب است که از

آبشخور تمدن آب نخورده و در مقابل استبداد تسلیم اختیار کرده

است؛ پس هرچه بر ما می‌رسد، از خودمان است.

خاک ایران بوم و برزن از تمدن خورد آب

جز خراسان خراب

هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست

کار ایران با خداست

(15، 17).

مؤلفه پنجم: دولت فوق طبقات بود، نه فقط در رأس آن

«دولت باید به چشم برابری در همه افراد بنگرد و این [تنها در

سایه] برابری است که به رشد حرکت در جامعه می‌انجامد و

همگان را از فرصت مشارکت در رفع نیازمندی‌ها برخوردار

می‌سازد.» (13).

حال آنکه چنین مسئله‌ای که همگان در برابر قانون از مساوات

برخوردار باشند، به دلیل وجود استبداد در ایران و شرق وجود

نداشته است. بهار مدام در اشعار خود و در قالب‌های مختلفی در

تصنیف‌هایش از این‌که حاکمان مستبد تنها گلیم خود را از آب

بیرون کشیده و به فکر فقرا و ضعفا نیستند، ناله‌ها سر می‌کند. یکی

از تصنیف‌ها، تصنیفی است موسوم به «مرغ سحر» که مرتضی

نی‌داوود (متولد ۱۳۱۸ ه‍.ق) یکی از مشهورترین نوازندگان تار و

از جمله آهنگ‌سازان معروف ایران، ترانه معروف «مرغ سحر» را

ساخته و بهار شعر آن را سروده است.

بهار در قحط‌سالی و حشتناک سال ۱۲۹۶ و شایعه احتکار گندم از

سوی احمدشاه قاجار چنان برآشفته شده بود که در تصنیفی که بر

روی آهنگی از حسام‌السلطنه (جهانگیرخان مراد) قرار داشت - و

به سبب همان تصنیف مغضوب احمدشاه قرار گرفته، از دربار طرد

شد - شاه را مورد حمله قرار داد:

ای شهنشه، شهنشه، ز ما باخبر باش

با فقیران، ضعیفان، از این خوب‌تر باش

کشوری سربه‌سر بسپری به بی‌نانی

دختران وطن به چنگ نصرانی

(17).

مؤلفه ششم: «دولت خارج از قدرت خود مشروعیت مستمر و

مداومی نداشت.»

بهار و هم‌مسلمان او از جمله آزادی‌خواهانی بودند که پرده از

چهره کریه استبداد برمی‌گرفتند و همچنین خرافه‌زدایی می‌کردند؛

بنابراین او به معنای دقیق کلمه روشنفکر زمانه خود بود و حافظ‌وار

پرده از رخسار تزویر و مزوران زمان بیرون می‌کشید و آن‌ها را

بی‌نقاب می‌کرد. برای همین دو مورد را ذکر می‌کنیم، گرچه

نمونه‌های آن بسیار زیاد بود؛ به‌طوری‌که می‌توان درباره آن مقاله‌ای

نوشت. «در دوران قاجار، چون روزنامه‌ها نمی‌توانستند از

ناصرالدین‌شاه و هیئت حاکمه انتقاد کنند، تصنیف‌های بی‌نام‌ونشان

ناگهان در میان مردم شایع می‌گردید. مثلاً در قضیه گران شدن نان

در تهران، تصنیفی علیه ناصرالدین‌شاه که در آن موقع به کربلا رفته

بود، ساخته شد و خیلی زود به زبان گشت.

شاه کج‌کلاه، رفته کربلا

نان شده گران، یک من یک قران

ما شدیم اسیر

از دست این وزیر

(که مقصود میرزا عیسی‌خان، وزیر، شهردار تهران بود.)» (3).

مؤلفه هفتم: «قدرت شاه به هیچ ضابطه اجتماعی محدود نبود.»

در دفتر ششم مثنوی بیتی است که به کتابی می‌ارزد و مانیفست

مهارناپذیر بودن قدرت را با ایجازی تمام بیان می‌کند، و آن شعر

این است:

مر بشر را پنجه و ناخن مباد

که نه دین اندیشد آنگه نه سداد

(13).

مولوی می‌گوید خدا نکند که آدمی سرپنجه‌هایی تیز یابد که در این صورت به دین و شرع و ایمان نمی‌اندیشد؛ چرا که قدرت مهارناپذیر است و حدود مرز نمی‌شناسد.

چهرزاد بهار، دختر بهار، درباره زندگی بهار می‌نویسد: «بهار در زمان‌های بحرانی و سرنوشت‌ساز ایران همیشه در متن ماجراها بوده است. سختی‌ها و رنج‌ها کشیده، مبارزات بسیار کرده است، به زندان و تبعید و خاموشی محکوم شده است. شعر او آیینۀ تمام‌نمای این دوران و حتی زندگی پرمجرایش بوده است» (17). بهار را باید همچون سید اشرف‌الدین گیلانی یکی از شاعران متعهد و ملتزم عصر خود محسوب داشت که به جامعۀ استبدادزده خود آگاهی تمام داشت و به قوانین موجود اجتماعش نظم پلید اجتماعی می‌گفت. در شعر آرمان شاعر می‌گوید:

وین نظم پلید اجتماعی را

اندر دم کوره سقر گیرم

(18).

نفوذ توده‌ای‌ها بر جامعۀ ادبی عصر بسیار زیاد بود و آن‌ها هم به طرز شگفت‌آوری بر عامل اقتصاد تأکید داشتند. و اگر بگوییم که حجم قابل توجهی از ادبیات دوره مشروطه و روزگار بهار را شعر کارگری تشکیل می‌دهد، چیزی به‌گزارف نگفته‌ایم و در مورد بهار باید بگوییم که مؤثرترین شاعر معاصر بود که در دوره گذار شعر از سنت به مدرنیسم هیچ‌گاه گرفتار افراط و تفریط نگردید و جایگاه او در میان دیگر شاعران هم‌عصرش، همچون کوه دماوند است در کنار سایر کوه‌ها» (19).

مؤلفه هشتم «اگرچه احکام و اوامر و مقررات معمولاً زیاد بود، ولی قانون وجود نداشت.»

«تلقی از حقوق طبیعی به‌عنوان احکام فطرت و بیان اراده الهی (سنت الهی) در طی قرن‌ها ادامه پیدا کرد، اما در جریان رنسانس و نهضت اصلاح‌گرایی به‌تدریج از تأکید بر جنبه الهی آن کاسته

شد و بحث‌ها بیشتر در جنبه عقلانی مستقل از مذهب این حقوق متمرکز گردید» (13).

انفجار جمعیت و توجه روزافزون به بهره‌برداری از منابع جدید و توسعه فئودالیسم از مظاهر بارز این حرکت است و آن‌جا که پویایی‌ها و جابه‌جایی‌های اجتماعی و سیاسی رخ دهد، تپش‌ها و هیجان فکری نیز وجود دارد.

بهار نیز از همان اوایل مشروطیت به سائقه علاقه و ذوق سرشاری که در موسیقی ایران داشت، شروع به ساختن تصنیف‌ها و ترانه‌های ملی نمود که کلیه تصنیف‌های او جنبه وطنی و آزادی‌خواهی [و دفاع از قانون] و تجددپرستی دارد. به نمونه‌ای از این تصنیف‌ها بسنده می‌گردد:

تصنیف زیر را پس از فتح تهران به دست ملیون در اوایل مشروطیت سروده است.

ای شهسواران وطن، یزدان به ما یار آمده

با رایت فتح و ظفر جیش سپهدار آمده

...

یکسره آزاد شدی ای وطن

خرم و دلشاد شدی ای وطن

از ستم آزاد شدی ای وطن

(15).

مؤلفه نهم

بر این پایه همه حقوق در یکه‌خواهی دولت است؛ بدین‌سان وظایف و امرونی‌ها در انحصار دولت است، و در چنین نظامی مردم از دولت فرمان نمی‌برند و در هنگام ضعف و تزلزل دولت نه‌تنها به یاری او نمی‌شتابند، بلکه سعی می‌کنند به آن آسیب زنند. در نظامی که مبتنی بر دیکتاتوری است، استبداد همچون دیوار بی‌اعتمادی بین مردم و دولت قرار می‌گیرد. این بخش از مؤلفه ضمن این‌که در دیوان بهار نمونه‌های فراوانی دارد، در قرآن و نهج‌البلاغه نیز دارای نمونه‌های بی‌شماری است؛ طوری‌که می‌توان

درباره آن مقاله‌ای نوشت. در قرآن مجید از دولت‌های مستبد و حاکمان زورگو با عنوان طواغیت یاد می‌گردد که در قصه‌های قرآنی داستانی مفصل دارد. از داستان فرعون و نمرود گرفته تا داستان عاد و ثمود، نمونه‌هایی از این‌گونه یادآوری‌های قرآنی است. ملک‌الشعراى بهار با بهره‌گیری از برخی شکل‌ها و مضمون‌های شعر گذشته، آن‌ها را توانای بیان موضوع‌های نو کرد. «امتیاز بزرگ بهار در آن است که با وجود انتساب به مکتب شعر قدیم توانسته است شعر خود را با خواسته‌های ملت هماهنگ سازد و ندای خود را در مسائل روز و حوادثی که هم‌وطنان وی را دچار اضطراب و هیجان ساخته بود، بلند کند» (16).

بهار در اندرز به محمدعلی‌شاه چنین می‌سراید:

پادشها چشم خرد باز کن

فکر سرانجام در آغاز کن

بازگشا دیده بیدار خویش

تا نگرى عاقبت کار خویش

(15).

مؤلفه دهم

بر این اثر تأکید دارد که: در نظامی که براساس زور بنا شده و در آن فقط حاکمان ستمکار تمامی منابع و امکانات را در انحصار گرفته‌اند، امکان رشد صنعت وجود ندارد. کاپیتالیسم یا سرمایه‌داری، نظامی است اقتصادی که نخست با انقلاب صنعتی در اروپای غربی و آمریکا پدید آمد و سپس به کشورهای غیرغربی نیز راه یافت و در آن‌ها رشد کرد. در این نظام از نظر ابزارهای تولید، وسایل مکانیکی (= ماشینی) به جای نیروی کار انسان و حیوان در شیوه‌های ساده‌تر تولید، نقش درجه اول دارد، و بخش عمده‌ای از نظام اجتماعی بر گرد ضروریات تولید صنعتی می‌گردد و از نظر حقوقی بخش عمده فعالیت اقتصادی، به‌ویژه مالکیت و سرمایه‌گذاری برای تولید کالا در دست افراد و مؤسسه‌های بخش

خصوصی (غیردولتی) است که از راه رقابت اقتصادی در جهت کسب سود رهبری می‌شود (7).

وقتی شعر در مسیر سیاست و اجتماع قرار گرفت، به‌ناچار، میدان دید آن گسترش می‌یابد و بر همه مسائل و موضوعاتی هم که به نحوی به اجتماع تعلق دارد، مؤثر واقع می‌شود و در این صورت عامل اقتصاد هم قطعاً به‌عنوان یک عامل اثرگذار وارد میدان می‌شود. توضیح آن‌که نفوذ توده‌ای‌ها بر جامعه ادبی عصر مشروطه بسیار زیاد بود و آن‌ها هم به طرز شگفت‌آوری بر عامل اقتصاد تأکید داشتند. به‌طوری‌که می‌توان گفت بخش قابل‌توجهی از ادبیات دوره مشروطه و روزگار بهار را شعر کارگری تشکیل می‌داد، و در مورد بهار باید بگوییم که مؤثرترین شاعر معاصر بود که در دوره گذار شعر از سنت به مدرنیسم هیچ‌گاه گرفتار افراط و تفریط نگردید و جایگاه او در میان دیگر شاعران هم‌عصرش، همچون کوه دماوند است در کنار سایر کوه‌ها» (19).

مؤلفه یازدهم: «نظام استبدادی، تحرک طبقاتی زیاد و غیرقابل‌پیش‌بینی را پدید می‌آورد».

در حکومت یا سازمانی که مشروعیت خود را در داخل سازمان می‌گیرد، طبقات غالباً متحرک‌اند، هرکس می‌تواند وزیر، وکیل و شاه گردد و با چنین دیدگاهی ممکن است این طبقات به‌زودی آسیب ببینند و از بین بروند. چون در نظام استبدادی که بر مدار کیش شخصیت است، دیگر انتخاب معنی ندارد و «هر عیب که سلطان بپسندد هنر است».

مؤلفه دوازدهم: «قسمت و اعمال قدرت سیاسی در ایران نسبت به فنودالیسم غربی متمرکز بود».

این مؤلفه با مسئله اصلاحات ارضی قابل‌توجیه است؛ چرا که اصلاحات ارضی همان الغای رژیم ارباب - رعیتی است، که از تغییرات اساسی در میزان و نحوه مالکیت اراضی، به‌ویژه زمین‌های کشاورزی به‌منظور افزایش بهره‌وری عمومی جامعه صورت می‌گیرد که نقطه عطف و آغازی به‌عنوان یک هدف سیاسی یکی

از ارکان حزب دمکرات (دوران مشروطه) تلقی می‌گردد که ملک‌الشعراى بهار از اعضای سرسخت آن حزب بود که بر اثر دودستگی اعضا حزب مزبور نیز ناکام ماند. بهار در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسى ایران می‌نویسد: «دودستگی ما را ضعیف کرد، انتخابات به واسطه روى کار آمدن دولت‌هایی که مایل به حکومت اعیانی قدیم بودند و با احزاب شوخی می‌کردند و آن‌ها را فریب می‌دادند، مانند مرحوم مستوفی، علاء‌السلطنه، صمصام‌السلطنه متوقف ماند». بدبختی از هر طرف روى آورد، بغداد سقوط کرد، اسپیار «پلیس جنوب» به وجود آمد. خراسان از طرف سپاه انگلیسی اشغال گردید، از این سو هم طغیان میرزا کوچک‌خان در گیلان و مرحوم خیابانی در آذربایجان و ماشاءالله‌خان و سایر یاغیان در کاشان و اصفهان و عملیات و اسموس و دشتستانیان دولت مرکزی را ضعیف ساخت» (20).

مؤلفه سیزدهم: «در تمامی وجوه جامعه استبدادی، عدم تداوم و استمرار برقرار بود».

اگر در تاریخ پرفرازونشیب ایران، سلسله‌های گوناگونی را می‌بینیم که قد علم کرده و در مدتی کوتاه برافاده‌اند، خود نشانی است بر این که استبداد بر این کشور مستولی بوده و آن‌هم نه تنها به سبب کم‌آبی که کاتوزیان نیز با احتیاط آن را یک دلیل وجود استبداد در ایران بیان کرده، بلکه علل و عوامل دیگر همچون عوامل اقتصادی و فرهنگی و عقیدتی هم وجود دارد. خود زندگی بهار با همه ابعادش سند موثقی است که استبداد در روزگار بهار بیداد می‌کرده است. و الا «در یک سرزمینی کم‌آب پر از کوهسار و کویر، چه خصوصیتی داشته است که همیشه منشأ آثار شگرف و خطیر بوده؟ چگونه بوده است که مانند «ققنوس» آن‌همه پای گرفته و دوباره از میان خاکستر خود برخاسته؟ [طوری‌که] از سه هزار سال پیش بدین سو هیچ زمانی نبوده است که در صحنه تاریخ جهان حاضر نباشد» (21).

بر اساس مطالعه دیوان و نوشته‌های بهار و سایر آثار فرهنگی چنین برمی‌آید که سه طاغوت در شعله‌ور کردن تنور استبداد مداخله داشته‌اند:

۱- شاهان، ۲- عالمان دنیادار، ۳- عوام.

به همین سبب است که پس از استیلای عرب، ترکان (شاهان ترک‌نژاد) جای آن‌ها را بر سر ایران گرفتند. (با ترک‌های آذری اشتباه نشود). دلیلش هم این بود که آنان از لحاظ نژاد جسورتر بودند و از لحاظ طبیعت جنگاورتر و بسان ایرانی‌ها طعم تلخ شکست‌های پیاپی را نچشیده بودند و لذا خود را برای حکومت کردن خلق‌شده می‌دیدند؛ بنابراین کارها بدین گونه تقسیم می‌شد که فرمانروا ترک باشد و وزیر ایرانی که روابط از تشنج خالی نبود و از غزنویان به بعد کمتر وزیری را می‌بینیم که سر سالم به گور برده است. همان گونه که برای وزیر، فرمان و خلعت صادر می‌شد، همان گونه روزی زانوزدنش بر نطع اعدام، اجتناب‌ناپذیر بود. ظلم و ناروایی در حدی بود که از همان آغاز حسرت دوران ساسانی، در یادها شاره می‌کشید» (21).

همان گونه که دیدیم، بهار در قصیده لزنیه اشارات ظریفی به آن دارد:

آن روز که نادر صف افغانی و هندی

بشکافت چو شمشیر سحر عقد پرن را

این قصیده (لزنیه) را بهار سه سال قبل از مرگ خود سروده که می‌توان گفت: «حکم یک وصیت‌نامه» پیدا می‌کند که در آن آخرین حرف‌های خود را زده است.

دوم، عالمان دنیادار هستند که بهار در دیوان خود، از آنان با عنوان خواص یاد می‌کند؛ کسانی که به نحو غیرمستقیم خود را با دیوانیان در اداره ملک ذی‌نفع می‌دانند و در این صورت مملکت‌داری بسان خورجینی است که یک سرش را شمشیر حاکم پر می‌کند و سر دیگرش را تبلیغ عالم. این سنت از دوران ساسانی به ایران بعد از اسلام انتقال یافت.

نتیجه‌گیری

علی‌رغم گرایش‌های گوناگونی که بهار در زندگی سیاسی و ادبی خود داشت، این بختیاری را داشت که دیوان اشعار خود را با مدح مشروطه‌خواهی و دموکراسی بگشاید و به ستایش صلح و دوستی رو آورد. در قسمت‌های مختلف این پژوهش، بهار شخصیتی استبدادستیز دانسته شد. مدح‌های او از آزادی، آزادی‌خواهان، خطه‌های مختلف از قبیل خراسان، تهران، اصفهان، آذربایجان، گیلان همه گواه این است که به لحاظ سبک‌شناسی نقش‌گرا، شعر او همانند زندگینامه او در پیکار با استبداد و استعمار و مردم‌فریبی سپری شده است و بسامد کلماتی چون استبداد، آزادی، قانون و وطن بسیار بالاست و آیا مگر نه این است که بهار در عرصه ادب فارسی از کسانی بود که پایه‌های سبک‌شناسی در ایران را پی افکند؟ که مطابق سلیقه شاعران سبک خراسانی به جای «جنگ»، «حرب» گفته است. به هر تقدیر، در این نوشتار به مقتضای مقام به موضوعاتی چون مشروطه، تعریف و اتیمولوژی آن بر اساس نظریه جفت‌های دوگانه و منطق مکالمه باختین، از آزادی و استبداد و از فتودالیسم در ایران و اروپا و از استبداد ایرانی و مقایسه آن با مؤلفه‌های محمدعلی همایون کاتوزیان سخن به میان آمد و مشخص شد که استبداد پدیده‌ای نیست که تنها با عامل بی‌آبی و پراکندگی جمعیت، آن‌گونه که کاتوزیان و ویتفولگر مطرح می‌کنند، قابل توجیه و تفسیر باشد، بلکه در این زمینه عوامل دیگری نیز از قبیل عالمان دنیادار و گناهکاران بی‌گناه که بهار در دیوان خود از آنان با عنوان خواص و عوام یاد می‌کند در شکل‌گیری استبداد، نقش به‌سزایی دارد. و در واقع برآمدن گفتمان استبداد ایرانی و چرخش مفهومی آن از یک‌سو محصول بروز رخدادهایی تاریخی است که در بروز جنگ و وبا و قحطی به قله رسیده که نظامی نوین را طلب می‌کند و از دیگر سو موانع شکل‌گیری نظم جدید را همچون سدی به‌گونه استبداد تثویر می‌کرد.

طاغوت سوم: عوام بودند که باید آن‌ها را «گناهکاران بی‌گناه» نامید؛ چرا که همان‌ها بودند که برای جهل و کانایی خویش جز آن‌که به زیان خود قدم بردارند و فعل‌پذیر محض و هیزم آتش دو طاغوت اول بشوند، کاری از پیش نمی‌بردند. به کمک و تجهیز عوام بود که امیران ترک و مغول می‌توانستند بر کشور پهناور کهنسالی چون ایران مسلط شوند و حکم برانند و اگر اختلالی پیش می‌آمد، ایلخانان مغول برای چاره، حداکثر رو به مسلمانی مصلحتی می‌بردند و بنابراین بدین‌وسیله تسلط ستمکاران تسهیل می‌شد.

مؤلفه چهاردهم

«برافتادن یک دولت مستبد، باعث به‌وجود آمدن تغییر در حکومت استبدادی نمی‌شد، بلکه سبب هرج و مرج و کشت و کشتار می‌گردید و بدون استثنا کار به جایی می‌رسید که مردم از هر طبقه‌ای که بودند، آرزوی بازگشت استبداد را داشتند.»

«کاتوزیان پس از برشمردن ویژگی‌های چهارگانه فوق، با احتیاط علمی (که خود نیز در نظریه‌پردازی خود مردد است) و دقت نظری - روش‌شناختی، فرضیه خود را درباره منشأ و چرایی استبداد، به شرح زیر توضیح داده است: «بی‌آبی احتمالاً نقشی اساسی در ساختار اقتصادی سیاسی ایران داشته است. به دو دلیل عمده؛ یکی آنکه باعث ایجاد واحدهای تولید روستایی منفک و مستغلی شده که مازاد تولید هیچ‌کدامشان آن‌قدر نبود که بتواند پایگاه قدرتی فتودالی پدید آورد. دوم اینکه به علت وسعت مناطق، مجموع مازاد تولید روستاها آن‌قدر زیاد بود که اگر به دست یک نیروی نظامی خارج از روستاها می‌افتاد، پایگاه اقتصادی لازم را جهت ساختن یک امپراتوری یا دولت استبدادی برای آن به وجود می‌آورد. لذا با نظام استبدادی می‌شد از تجزیه بیشتر قدرت جلوگیری کرد تا زمانی که تلفیقی از فشارهای داخلی و خارجی آن را از بین می‌برد و جایش را به دولت دیگری می‌داد. گذشته از آن، چنین نظامی، فرهنگ پیش‌قانونی و پیش‌سیاسی خودش را پدید می‌آورد که با گذشت زمان در جامعه ریشه کرد.»

نفی می‌کند و وجود چنین جامعه‌ای را منجر به شکل‌گیری انواع مفاسد در حوزه‌های مختلف و عقب‌ماندگی کشور در حوزه‌های مختلف و در نهایت فروپاشی آن می‌داند.

از میان انواع آزادی‌هایی که در این پژوهش از آن‌ها سخن به میان آمد، مهم‌ترین و اصلی‌ترین تجلی آزادی و اصل دموکراسی که مورد تأکید قانون اساسی‌های تمامی ملل تمدن دنیاست و سازمان جهانی حقوق بشر نیز در اعلامیه جهانی خود آن را مورد توجه و تأکید ویژه قرار داده، آزادی بیان است. آزادی بیان مادر آزادی‌هاست؛ از این‌رو به نظر می‌رسد که مشکل‌ترین آزادی‌ها نیز همین باشد؛ زیرا «این یک امر تجربه‌شده است که در یک کشور، هیچ اقدام اساسی و هیچ پیشرفتی نمی‌تواند به ثمر برسد، مگر آنکه خواست و نیاز و اندیشه مردمش مورد شناخت قرار گیرد و در مسیر درست به حرکت آورده شود و نیک پیداست که تحقق چنین امری در گرو دادگستری‌ای است که قانون درست و اجرای درست داشته باشد و این مهم تنها در گرو بیان آزادی فکر میسر است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study examines the discursive signifiers of anti-despotism and freedom-seeking in the poetry of Mohammad-Taqi Bahar, widely known as Malek al-Sho'ara Bahar, and compares these signifiers with Mohammad Ali Homayoun Katouzian's fourteen-component model of Iranian despotism. The conceptual point of departure is that certain political and intellectual terms undergo semantic transformation over time and acquire meanings different from those they possessed in earlier historical contexts.

این جستار اشعار دیوان بهار، به‌ویژه قصاید او که عمده‌ترین قسمت آن درباره استبدادستیزی و ستایش صلح و آزادی و دوستی وطن سروده شده است را، دربرمی‌گیرد. نتایج نشان می‌دهد که مؤلفه هفتم از ویژگی‌های مد نظر کاتوزیان، یعنی «قدرت شاه به هیچ ضابطه اجتماعی محدود نمی‌شد»، مؤلفه هشتم، یعنی «اگرچه احکام و اوامر و مقررات زیاد بود؛ ولی قانون وجود نداشت» و همچنین مؤلفه سیزدهم، یعنی «در تمامی وجوه جامعه استبدادی، عدم تداوم و استمرار برقرار بود»، انعکاس بیشتری دارند و موارد دیگر نقش اندکی را دارند. می‌توان پنداشت که بهار وجود جامعه پیش از قانون را برنمی‌تابد و به باور او وقتی که محتسب و مسؤول مملکتی راهزن باشند، در چنین جامعه استبدادزده، عدالت مخفی و پوشیده خواهد شد. به باور او در جامعه‌ای که مردم توان تأمین روزی خود را ندارند، آن جامعه نمی‌تواند در صنعت ترقی کند و در نتیجه در صورت عدم وجود مشاغل، مفاسد نیز بیشتر خواهد شد. با بررسی اشعار بهار متوجه می‌شویم که او استبداد را نه تنها باعث عدم تداوم حکومت در نتیجه اعتراض‌های داخلی می‌داند، بلکه آن را دلیل تهاجم بیگانگان بر کشور می‌داند و حکومت ایران را به کشتی تشبیه می‌کند که اسیر موج‌های استبداد است و سرانجام درخواهد شکست. سخن آخر این‌که بهار جامعه بدون قانون را

Concepts such as freedom, despotism, and specifically Iranian despotism exemplify such semantic transformations. In premodern Persian political and literary discourse, despotism did not necessarily denote a structural relationship between state and society, and could at times function as an ethical or personal attribute referring to firmness, self-reliance, or independent decision-making. In modern discourse, by contrast, it came increasingly to signify an institutionalized form of arbitrary rule, the

absence of legal restraints on political power, and the unequal relationship between the governing authority and the governed. This transformation was accelerated during the Constitutional Revolution, when the vocabulary of freedom, law, equality, nation, parliament, and political participation entered Iranian intellectual and literary discourse with unprecedented intensity. Modern Iranian political thought consequently reframed despotism not merely as a vice of rulers but as a broader historical and sociopolitical condition whose persistence demanded theoretical explanation (2, 22). The Constitutional period therefore represents a major discursive rupture in which inherited categories were redefined in relation to modern political concepts, while poets and intellectuals became crucial agents of this transformation. Bahar occupies a particularly important position within this process because his poetry combines traditional literary forms with modern social and political concerns. His poetry reflects a sustained engagement with freedom, law, national sovereignty, patriotism, parliamentarianism, resistance to foreign intervention, and opposition to arbitrary power, while at the same time preserving a close relationship with the formal traditions of classical Persian poetry (10, 19). Accordingly, the present study situates Bahar's literary production within the wider discursive transition from traditional conceptions of authority toward modern debates concerning

democracy, constitutional government, legal order, civic rights, and anti-despotism.

The theoretical framework of the study is primarily based on Katouzian's interpretation of Iranian despotism and the historical distinction he draws between the social structure of Iran and the feudal societies of Europe. According to this perspective, the Iranian political order historically differed from European feudalism because durable hereditary landed aristocracies were weak or absent, social classes lacked autonomous rights vis-à-vis the state, and the state stood above rather than merely at the head of the social hierarchy. Political power was therefore highly centralized, the ruler's authority was not effectively restrained by stable social institutions, and the state frequently possessed power without continuous institutional legitimacy. Within this framework, law in the modern institutional sense was either weak or absent, while commands, decrees, customary rules, and administrative regulations could remain abundant. The consequence was a pre-legal or weakly legalized political order in which political rights were insecure and in which sudden changes in political status, class position, office, property, and influence remained possible (4, 23). Katouzian further emphasizes instability and discontinuity as defining features of Iranian historical development: the fall of one despotic regime did not necessarily lead to institutionalized constitutional government, but could instead produce disorder, insecurity, and

renewed demand for centralized authority. The concept of Iranian despotism has also been discussed and criticized from other perspectives, including approaches that emphasize the role of state centralization, the weakness of organized civil society, the absence of stable class autonomy, and the historical reproduction of authoritarian political relations (3, 24). In the present study, these theoretical propositions are treated not as abstract sociological claims detached from literature, but as interpretive categories that can be traced in Bahar's poetic representation of political power. The fourteen components of Iranian despotism thus provide a framework for examining how literary discourse registers social inequality, arbitrary authority, political insecurity, the absence of binding law, class dependence upon the state, and the recurrence of disorder. At the same time, the study employs the conceptual opposition between despotism and freedom as a productive analytical pair, because the meaning of one becomes clearer when placed in relation to the other. Freedom in this context is not limited to metaphysical free will or ethical self-mastery, but primarily refers to civil and political freedom, legal restraint on governmental power, public participation, freedom from arbitrary rule, and the capacity of citizens to act within a lawful social order (1, 13).

Methodologically, the research adopts a descriptive-analytical and documentary approach. The corpus consists of Bahar's

poetic works, including qasidas, musammats, mukhammases, tarkib-bands, tarjī'-bands, and other poetic forms contained in his Divan, together with selected prose writings when necessary for contextual interpretation. The analytical procedure involved identifying passages associated with freedom-seeking, anti-despotism, law, parliament, national sovereignty, political participation, foreign intervention, social injustice, arbitrary government, and the major components of Katouzian's theory, and then comparing these literary materials with the sociopolitical features formulated in the theoretical framework. Bahar is particularly suitable for such an analysis because his life and literary career were closely linked with major political transformations of late Qajar and early Pahlavi Iran, and because he participated directly in intellectual and political debates concerning constitutionalism, party politics, national independence, and the relationship between state and society (17, 20). His poetry therefore possesses both aesthetic and documentary value. Although Bahar remained deeply attached to classical poetic forms and especially to the stylistic resources of the Khorasani tradition, he transformed these inherited forms into vehicles for modern political and social meanings. This capacity to preserve formal continuity while introducing discursive innovation constitutes one of the most important features of his literary position. Scholars of modern Persian poetry have emphasized that Bahar's significance lies

partly in his ability to reconcile literary tradition with the intellectual and political demands of the Constitutional and post-Constitutional periods (8, 19). Unlike poets whose revolutionary role depended primarily on radical formal innovation, Bahar frequently worked within conventional structures while revising their thematic function. In his poems, the traditional qasida could become a medium for criticism of monarchy, defense of national independence, praise of political freedom, or denunciation of corruption. The study therefore treats literary form and political discourse as closely related but distinct levels of analysis: the continuity of poetic form does not imply ideological continuity, and the use of traditional forms may in fact intensify the force of modern political signifiers by placing them within an established cultural language familiar to Persian readers.

The findings show that Bahar's poetry contains a dense network of discursive signifiers associated with freedom and resistance to despotism, including freedom, independence, homeland, peace, parliament, nation, law, democracy, justice, and resistance to foreign domination. These terms are not isolated lexical choices but form a coherent political and ethical discourse. Bahar repeatedly depicts despotism as a destructive force that undermines law, impoverishes society, weakens national independence, enables foreign interference, and separates the government from the people. His poetry and political writings reveal a persistent suspicion

of rulers whose authority is unconstrained by law or public accountability, while his praise of constitutionalism reflects a belief that legitimate government requires institutional restraint, legal order, and recognition of the political community. This orientation corresponds closely to several of Katouzian's components, especially the proposition that the ruler's power was not effectively limited by stable social rules and that the abundance of governmental commands did not amount to the existence of binding law (22, 23). Bahar's criticism of the Qajar political order, his opposition to Mohammad Ali Shah's authoritarian policies, and his repeated concern with parliament and constitutional government demonstrate the centrality of this legal-political dimension in his work. His poetry also reflects the social consequences of arbitrary rule, including poverty, inequality, insecurity, exploitation, and the vulnerability of ordinary people. His sympathy for workers, peasants, and impoverished groups places his anti-despotism within a broader discourse of social justice, even when his poetry does not adopt a systematic economic ideology. At the same time, patriotism constitutes another major axis of Bahar's discourse. His attachment to Iran is not merely nostalgic or cultural, but directly connected to independence, sovereignty, and resistance to foreign domination. In this respect, the signifier of homeland becomes inseparable from freedom: a country subject to domestic arbitrary rule and foreign intervention cannot

fully possess political independence. Bahar's patriotic poetry therefore combines memory of Iran's historical grandeur with criticism of contemporary political weakness (11, 15). This interaction between historical memory and modern political consciousness gives his poetry a distinctive dual structure: the past supplies symbolic resources of dignity and collective identity, while the present generates the demand for constitutionalism, freedom, legal government, and national renewal.

A closer comparison between the poems and Katouzian's fourteen components indicates that some components receive substantially stronger literary representation than others. The seventh component, according to which the power of the ruler was not limited by effective social constraints, has particularly strong resonance in Bahar's poetry. His criticism of absolute political authority, his rejection of rulers who behave as though the state were their personal possession, and his repeated warnings concerning the consequences of unrestrained power directly correspond to this dimension of Iranian despotism. The eighth component, concerning the absence of law despite the existence of numerous commands and regulations, is likewise highly visible. The Constitutional Revolution's emphasis on law provided Bahar with a central vocabulary through which arbitrary government could be criticized. In his discourse, law is not merely an administrative instrument but a condition of justice, political legitimacy, public security, and freedom. The

thirteenth component, concerning discontinuity and instability in despotic society, is also strongly represented. Bahar lived through a period characterized by political crisis, regime instability, foreign intervention, party conflict, insecurity, and rapid transformations in political authority; consequently, his poetry frequently reflects anxiety about social fragmentation and national decline. These observations support the view that the discourse of Iranian despotism emerged partly from the modern reinterpretation of repeated historical experiences of instability, arbitrary rule, and failed institutionalization (2, 5). Other components, such as the weakness of hereditary landed aristocracy, the dependence of social classes on the state, and limitations on capitalist industrial development, appear less directly in Bahar's poetic language but remain relevant to the broader sociological context of his writings. The analysis also suggests that Bahar's understanding of despotism cannot be reduced to a purely structural explanation based on geography, water scarcity, or economic organization. His works point toward a more complex cultural and political interpretation in which rulers, court elites, dependent intellectual or religious figures, and politically passive or manipulated masses may all participate in the reproduction of authoritarian conditions. This broader understanding is consistent with critiques of monolithic explanations of Iranian despotism and with approaches that stress the interaction

among political institutions, cultural habits, social relations, and historical memory (3, 21). Bahar's poetry thus functions as a literary archive of the transition from a traditional moral vocabulary of rule to a modern discourse of political rights, national sovereignty, public law, and accountable government.

In conclusion, the study demonstrates that the discursive structure of Bahar's poetry is profoundly shaped by the opposition between despotism and freedom and that this opposition constitutes one of the most persistent organizing principles of his political and literary worldview. His poetry reflects the mentality of an intellectual-poet who experienced politics not as an external subject but as part of his lived historical reality, and this experience allowed political signifiers to enter even highly traditional poetic forms with considerable force. Among the fourteen components of Iranian despotism, the lack of effective restraint on royal power, the weakness or absence of binding law, and the broader pattern of political and social discontinuity receive the strongest reflection in his works, whereas other structural components remain more implicit. Bahar's opposition to despotism is inseparable from his defense of freedom, constitutionalism, national independence, social justice, peace, patriotism, and the rule of law. His literary achievement lies not simply in introducing political vocabulary into poetry, but in transforming that vocabulary into a coherent

discourse capable of expressing the aspirations and crises of a society passing from a traditional political order toward modern constitutional consciousness. The findings further indicate that Iranian despotism should not be explained exclusively through a single geographical, economic, or historical factor. Bahar's poetry points instead toward a multidimensional process in which political centralization, absence of legal restraint, social dependency, cultural patterns, elite behavior, public passivity, foreign intervention, and recurring insecurity reinforce one another. From this perspective, his Divan may be read not only as a major literary achievement of modern Persian poetry but also as a valuable sociopolitical document recording the conceptual transformation of freedom and despotism in modern Iran. Bahar's persistent attention to law and freedom reveals his conviction that the transition from arbitrary rule to a modern political order requires more than the removal of a ruler; it requires the institutionalization of law, recognition of civic rights, political participation, freedom of expression, and the development of a public culture capable of preventing the reproduction of despotism in new forms.

References

1. Goudarzi G. The Incomplete Modernity of Iranian Intellectuals. Tehran: Akhtaran; 2010.
2. Panahi MH, Heydari A. Semantic Transformation of the 'Signifier of Despotism' and the Emergence of the Discourse of 'Iranian Despotism'. Quarterly Journal of the Iranian Association for Cultural and Communication Studies. 2016;12(44):78-97.

3. Shakeri Khoyi E. Eastern and Iranian Despotism: Myth or Reality. Tabriz: Sotoudeh; 2009.
4. Katouzian MAH. The Arid and Dispersed Society: A Model of Long-Term Socioeconomic Change in Iran. In: Tayyeb A, editor. Nine Essays on the Historical Sociology of Iran, Oil and Economic Development 1998.
5. Katouzian MAH. A Pathology of Iranian Character and Temperament. Ayin. 2009(26-27):26-32.
6. Fazl Allah ibn R. Tarikh-e Alam-Ara-ye Amini: An Account of the Rule of the Aq Qoyunlu Sultans and the Rise of the Safavids. Tehran: Written Heritage Research Center; 2003.
7. Ashouri D. Political Encyclopedia. Tehran: Sohrevardi in cooperation with Morvarid; 1987.
8. Shafiei Kadkani MR. The Social Background of Persian Poetry. Tehran: Akhtaran in cooperation with Zamaneh; 2007.
9. Malekzadeh M. History of the Iranian Constitutional Revolution. 3rd ed. Tehran: Elmi; 1992.
10. Shafiei Kadkani MR. Periods of Persian Poetry: From the Constitutional Revolution to the Fall of the Monarchy. Tehran: Sokhan; 2001.
11. Farshidvard K. On Literature and Literary Criticism. Tehran: Amirkabir; 1984.
12. Mokhtari M. Human Being in Contemporary Poetry. 1st ed. Tehran: Tous; 1993.
13. Movahed MA. In the Air of Truth and Justice. Tehran: Karnameh; 2002.
14. Rahimi M. The Tragedy of Power in the Shahnameh. 2nd ed. Tehran: Niloufar; 1997.
15. Bahar MT. Divan of Poems. Tehran: Negah; 2008.
16. Arianpour Y. From Nima to Our Time. 2nd ed. Tehran: Zavvar; 1997.
17. Mohseni Andis A. An Analysis of Malek al-Sho'ara Bahar's Personality Based on Maslow's Self-Actualization Theory with Emphasis on His Divan [Master's thesis]: Allameh Tabataba'i University, Tehran; 2017.
18. Asil H. Selected Poems and Commentary on Malek al-Sho'ara Bahar. Tehran: Farzan; 1995.
19. Zarghani SM. Perspectives on Contemporary Iranian Poetry. Tehran: Sales; 2005.
20. Bahar MT. A Brief History of Political Parties in Iran. Tehran: Amirkabir; 2001.
21. Eslami Nodoushan MA. Let Us Listen to the Words. 4th ed. Tehran: Enteshar Co.; 1991.
22. Katouzian MAH. Despotism, Rule of Law, Dictatorship, Democracy, and Human Rights. Despotism, Democracy, and the National Movement in Iran. Tehran: Markaz; 1993.
23. Katouzian MAH. Freedom and Lawlessness in the Constitutional Revolution. Political-Economic Information. 2006(230-231):108-27.
24. Tavassoli E. Iranian Despotism: Myth or Reality? 1st ed. Tehran 2005.